

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در مورد آیات 155 و 156 از سوره ی مبارکه ی بقره است.

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ».

کلام در فرمایشات علامه طباطبایی (ره) پیرامون مسلک های اخلاقی برای تهذیب نفس بود و به دو مسلک اشاره شد و اینک به توضیح مسلک سوم می پردازیم.

مرحوم علامه می فرماید: «هَاهُنَا مَسَلِكٌ ثَالِثٌ مَخْصُوصٌ بِالْقُرْآنِ الْكَرِيمِ لَا يُوجَدُ فِي شَيْءٍ مِمَّا نُقِلَ إِلَيْنَا مِنَ الْكُتُبِ السَّمَاوِيَّةِ» در این باب مسلک سومی مختص به قرآن کریم است که در ادیان و کتب آسمانی دیگر بیان نشده است. در تعالیم انبیاء گذشته (سلام الله علیهم أجمعین) و معارف حکما و فلاسفه مطرح نبوده است؛ یک روش اخلاقی است که فقط قرآن مبین آن است.

«وَهُوَ تَرْبِيَةُ الْإِنْسَانِ وَصَفًا وَ عِلْمًا بِاسْتِعْمَالِ عُلُومٍ وَ مَعَارِفٍ لَا يَبْقَى مَعَهَا مَوْضُوعُ الرَّدَائِلِ» و آن مسلک این است که انسان با آن چنان علوم و معارف و اعتقاداتی خود را تربیت کند که دیگر موضوعی برای ردائیل باقی نماند. کاری کنیم که اوصاف رذیله از اوّل دفع شود نه این که رذایل اخلاقی به وجود آید و بعد تلاش شود که رفع گردد. اگر انسان به این مرحله از علم و اعتقاد برسد که باور کند عزّت و قدرت فقط برای خدای تبارک و تعالی است. کسی غیر از خدا عزیز نیست، چیزی غیر از خدا قوّت و قدرت ندارد. دیگر دنبال عزّت های دنیوی، عزّت های ظاهری و کاذب نمی رود.

واقعاً اگر کسی بخواهد غیر از خدا را اراده کند دنبال چه خواهد بود؟ یا دنبال عزّت است یا قدرت. خدای تبارک و تعالی می فرماید هر جا بروی عزّت و قوّت فقط برای خدا است. اگر کسی چنین علمی پیدا کرد دیگر موضوعی برای ریا باقی نمی ماند. ریا چیست؟ ریا این است که انسان می خواهد عملی را در معرض دید دیگران قرار دهد تا نزد آنها عزیز شود، بگویند او انسان عابد و زاهدی است، اهل نماز شب است، حال اگر انسان باور کند عزّت فقط برای خدا است اصلاً ریاکاری نمی کند، وقتی می داند تمام قوّت دست خدا است خوف از غیر خدا و امید به دیگری پیدا نمی کند.

«فَهَاتَانِ الْقَضِيَّتَانِ إِذَا صَارَتَا مَعْلُومَتَيْنِ لِلْإِنْسَانِ تَغْسِلَانِ كُلَّ ذَمِيمَةٍ وَصَفًا أَوْ فِعْلًا عَنِ الْإِنْسَانِ» این دو قضیه اگر در باور انسان در آید هر صفت ناپاک و مذمومی را در وجود می شوید. «وَتُحْلِيَانِ نَفْسَهُ بِحِلْيَةٍ مَا يُقَابِلُهَا» و نفس او را متزین می کند به صفات زیبایی که مقابل این صفات ناپسند است؛ تقوای الهی، تعزّز به خدا، مناعت طبع، استغناء و کبریا از غیر خدا.

مرحوم علامه می فرماید: در قرآن کریم آمده است: «أَنَّ الْمُلْكَ لِلَّهِ، وَأَنَّ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَأَنَّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» حقیقت این ملک چیست؟ حقیقت این ملک این است که هیچ موجودی استقلال و استغناء از خدا ندارد. تمام موجودات تحت قدرت و ملک خدا هستند.

«ایمان الانسان بَأَنَّ الْمُلْكَ لِلَّهِ... يُوجِبُ سُقُوطَ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ ذَاتًا وَ وَصْفًا وَ فِعْلًا عِنْدَهُ عَن دَرَجَةِ الْإِسْتِقْلَالِ فَهَذَا الْإِنْسَانُ لَا يُمَكِّنُهُ أَنْ يُرِيدَ غَيْرَ وَجْهِ تَعَالَى» امکان ندارد با وجود چنین ایمان و باور قلبی انسان وجه دیگری را غیر از وجه خدا اراده کند. «لَا أَنْ يَخْضَعَ لِشَيْءٍ أَوْ يَخَافُ أَوْ يَرْجُو شَيْئًا» چنین انسانی برای غیر خدا خضوع نمی‌کند، از غیر خدا نمی‌ترسد. «أَوْ يَلْتَذُّ أَوْ يَبْتَهِجَ بِشَيْءٍ» آدم طوری می‌شود که از غیر خدا التذادی پیدا نمی‌کند، لذت او به خدای تبارک و تعالی منحصر می‌شود.

وقتی می‌گوییم «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» فقط اسماء حسنی برای خدا است یعنی اگر ما بخواهیم به گوشه‌ای از اسماء حسنی دست پیدا کنیم باید به خدا متصل شویم. «هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» «أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» «أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» همه این آیات از قسم سوم است همینطور این آیه شریفه: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ».

مسلک اخلاقی که فقط قرآن آن را پایه‌گذاری کرده، نه در کتب فلاسفه آمده است، نه در کتب عرفا و نه در کتب آسمانی قبل از قرآن. همین که مصیبتی بر انسان وارد شود واقعاً بگوید «إِنَّا لِلَّهِ» ما مملوک خدا هستیم. این‌که در ترجمه‌ی این آیه می‌نویسند ما از خدا هستیم و به سوی خدا برمی‌گردیم غلط است «إِنَّا لِلَّهِ» یعنی ما مملوک خدا هستیم. خدا اگر بخواهد هر حادثه، هر فاجعه و هر مصیبتی را برای ما به وجود بیاورد این اختیار را دارد، ما باید راضی باشیم چون مملوک خدا هستیم.

مرحوم علامه بعد از بیان فرق میان این سه مسلک نتیجه‌گیری کرده و می‌فرمایند: این سه مسلک هم در مبنا و هم در نتیجه مختلف هستند:

مبنای مسلک اول عقاید کلی اجتماعی در حسن و قبح است. آنچه که عقل یا عقلا به عنوان یک امر پسندیده یا امر مذموم قبول دارند.

مسلک دوم «مَبْنِيٌّ عَلَى الْعَقَائِدِ الْعَامَّةِ الدِّينِيَّةِ فِي التَّكَالِيفِ الْعُبُودِيَّةِ وَ مُجَازَاتِهَا» مبنی بر عقائد کلی دینی در تکالیف دینی و ثواب و عقاب آنهاست این کار خوب است چون ثواب اخروی دارد. یا بد است چون عقاب دارد.

اما مسلک سوم: «وَهَذَا الْمَسْلُكُ الثَّلَاثُ مَبْنِيٌّ عَلَى التَّوْحِيدِ الْخَالِصِ» مبتنی بر توحید خالص است. پس این سه مسلک از جهت مبنا اختلاف دارند؛ مسلک اول بر پایه حسن و قبح عقلی است، مسلک دوم بر اساس پاداش و عقاب اخروی و مسلک سوم بر مبنای توحید خالص است. یعنی قرآن اخلاقی را پایه‌گذاری کرده است که مبتنی بر توحید خالص است و تا زمانی که انسان به توحید خالص نرسد به آن سیر و سلوک اخلاقی که مد نظر قرآن است راه پیدا نمی‌کند. از فرق‌های اساسی بین این سه مبنا این است که مبنای اول و دوم عنوان رفعی دارد یعنی فرد صفت رذیله‌ای پیدا کرده است و با پیمودن این دو مبنا آن صفت رذیله را رفع می‌کند.

اما مبنای سوم عنوان دفعی دارد یعنی اگر انسان خود را با این مبنای سوم زینت بخشد رذائل اصلاً در این نفس راه پیدا نمی‌کند، فکر گناه و وسوسه‌های شیطان در این نفس راه پیدا نمی‌کند، فرق دیگر این است که این سه در نتیجه هم اختلاف دارند. نتیجه‌ی راه اول یک راه اجتماعی و یک عقل اجتماعی است، نتیجه‌ی راه دوم یک حق واقعی و کمال واقعی است و نتیجه‌ی راه سوم حق الله است.

سپس می‌فرماید: «عَلَى أَنَّ هَذَا الْمَسْلُوكَ رُبَّمَا يَفْتَرِقُ عَنِ الْمَسْلُوكِينَ الْآخَرِينَ بِحَسَبِ النَّتَائِجِ فَإِنَّ بَنَاءَهُ عَلَى الْحُبِّ الْعُبُودِيِّ، وَ إِنِّتَارِ جَانِبِ الرَّبِّ عَلَى جَانِبِ الْعَبْدِ» در مسلک سوم ما جانب رب را بر جانب عبد ترجیح دهیم.

این بحث بسیار خوبی است که علامه مطرح کرده لذا مناسب بود که این مطلب را در ذیل این آیه‌ی شریفه مطرح کنیم. ولو اصل بحث ما در مورد مهدویت است.

اما در رابطه با اصل بحث، ظاهر آیه هیچ دلالت یا اشعاری بر قضیه‌ی مهدویت ندارد اما در تفسیر نور الثقلین دو روایت ذکر شده که یک مقدار مسئله را مرتبط می‌کند. در نور الثقلین می‌گوید: «فِي كِتَابِ كَمَالِ الدِّينِ وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ»^[1] دو نفر در طریق صدوق به محمد بن مسلم هستند. که نامشان در کتب رجالی ذکر نشده لذا طریق صدوق به محمد بن مسلم طریق قابل قبولی نیست.

محمد بن مسلم می‌گوید: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ لِقِيَامِ الْقَائِمِ (عجل الله تعالى فرجه الشريف) عِلَامَاتٍ يَكُونُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمُؤْمِنِينَ» برای قیام حضرت علامات از طرف خدا برای مؤمنین پیش خواهد آمد. «قُلْتُ وَ مَا هِيَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ» عرض کردم این علائم چیست؟ «قَالَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ... وبشر الصابرين». این «لَنَبْلُوَنَّكُمْ يُعْنَى الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ» یعنی خدای تبارک و تعالی قبل از خروج حضرت حجت مؤمنین را در این موارد مورد ابتلا قرار می‌دهد.

1- خوف از ملوک «نَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ مِنْ مُلُوكِ بَنِي فُلَانٍ فِي آخِرِ سُلْطَانِهِمْ» حضرت اسم نیاورده است که این گروه بنی فلان چه کسانی هستند، آیا مراد بنی العباس هستند یا مراد قومی هستند که در آخر الزمان می‌آیند، نتیجه این است که حکومتی در آخر الزمان قبل از خروج حضرت حجت حاکم خواهد بود که موجب خوف مؤمنین و شیعیان هستند. و این یکی از علائم ظهور است که حکومتی بوجود می‌آید که با شیعه مقابله کرده و موجب خوف آنها در سراسر دنیا می‌شود. این نکته‌ی مهمی است.

2- گرسنگی به جهت گرانی قیمت اجناس. «وَ الْجُوعُ بِغَلَاءِ أَسْعَارِهِمْ» قیمت‌ها بالا می‌رود به حدی که خیلی افراد قدرت خرید ارزاق را پیدا نمی‌کنند. یعنی هر افزایش قیمتی علامت ظهور نیست. بلکه گرانی که موجب جوع و گرسنگی شود. 3- «وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ» نقص اموال «قَالَ كَسَادُ التِّجَارَاتِ وَ قِلَّةُ الْفَضْلِ» تجارت‌ها راکد می‌شود، سودها کم می‌شود. 4- «وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَنْفُسِ قَالَ مَوْتُ ذَرِيعٍ» ذریع یعنی موت ناگهانی و فجیع، ذریع به معنای فطیع است. حضرت می‌فرماید مراد از نقص من الانفس همین مرگ‌های سرطانی، مرگ در اثر امراض مختلفی است که به وجود می‌آید.

5- «وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ» ثمرات هم کم می‌شود. کم شدن ثمرات یعنی اولاد در جنگ از بین می‌روند. یا «لِقِلَّةِ رِيعٍ مَا يَزْرَعُ» زراعت می‌کنند اما ریعان آن کم است نمو ندارد.

بعد می‌فرماید: «وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ عِنْدَ ذَلِكَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ» به صابرين، آن کسانی که صبر کردند و این خوف و گرسنگی و کاستی از اموال و انفس و ثمرات آن‌ها را متزلزل نکرد، و پای اعتقادات خود محکم ایستادند به تعجیل فرج بشارت ده. سپس امام صادق (عليه السلام) به محمد بن مسلم فرمود: «يَا مُحَمَّدُ هَذَا تَأْوِيلُهُ» این روایت تأویل این آیه شریفه است. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» که خداوند می‌فرماید: تأویل قرآن را غیر از خدا و راسخون در علم شخص دیگری نمی‌تواند بفهمد. یعنی این حدیث یکی از بطون این آیه است.

روایت دوم هم روایتی مرسله است که در تفسیر عیاشی از ابو حمزه ثمالی یا ثمالی نقل شده است. «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه

السَّلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ قَالَ: ذَلِكَ جُوعٌ خَاصٌّ وَ جُوعٌ عَامٌّ فَأَمَّا بِالشَّامِ فَإِنَّهُ عَامٌّ»^[12] در مورد جوع و گرسنگی فرمودند دو نوع است یک جوع عام که در شام خواهد بود. یک جوع خاص که در کوفه است و اختصاص به دشمنان اهلبیت علیهم السلام دارد. «وَ لَكِنَّهُ يَخْصُ بِالْكُوفَةِ أَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ) فَيُهْلِكُهُمُ اللَّهُ بِالْجُوعِ» خداوند اعداء و دشمنان اهل بیت را در کوفه با گرسنگی هلاک خواهد کرد.

أَمَّا خَوْفٌ عَامٌّ است و در شام خواهد بود. «بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ عَامٌّ بِالشَّامِ» بین این خوف و جوع فرق دیگری هم وجود دارد «وَ ذَاكَ الْخَوْفُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ» این خوف هنگام قیام حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در شام بوجود خواهد آمد. «وَ أَمَّا الْجُوعُ فَقَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ» اما جوع قبل از قیام حضرت است. بنابراین طبق روایتی که در تفسیر عیاشی آمده بین خوف و جوع دو فرق وجود دارد: 1- خوف در زمان ظهور است اما جوع قبل از ظهور است. 2- خوف عمومیت دارد و همه افراد را دربر می‌گیرد اما جوع در شام عمومیت دارد و در کوفه خاص دشمنان اهلبیت است.

ذیل این آیه روایات زیادی آمده است مخصوصاً در مورد عبارت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^[13] در تفسیر در المنثور روایات بسیار خوبی نقل شده است. ما مقصود ما این است از آیاتی که با دو روایت به قضیه‌ی مهدویت تأویل برده شده است آیات 156 و 157 از سوره‌ی مبارکه‌ی بقره است.

بحث اخلاقی:

در مورد «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» روایاتی وجود دارد مثلاً یک روایت در کتاب خصال آمده که عبدالله بن سنان است می‌گوید: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِنِّي أُعْطِيتُ الدُّنْيَا بَيْنَ عِبَادِي فَيَضَا فَمَنْ أَفْرَضَنِي مِنْهَا قَرْضاً أُعْطِيتُهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ عَشْرًا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضِعْفٍ وَ مَا شِئْتُ مِنْ ذَلِكَ»^[14]

از امام صادق علیه السلام شنیدم که وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) نقل فرمود که خدا می‌فرماید: من دنیا را در بین بندگان به عنوان فیض خود عطا کردم، حال اگر کسی از جان یا مال خود به من قرض دهد در مقابل هر یکی از آنها ده تا هفتصد برابر به او عطا می‌کنم «وَ مَنْ لَمْ يُفْرِضْنِي مِنْهَا قَرْضاً فَأَخَذْتُ مِنْهُ قَسْرًا أُعْطِيتُهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ» اما اگر کسی به من قرض ندهد و من قسراً و به اجبار از او مالی را بگیرم، اولاد او، سلامتی او یا آبروی او و مواردی که می‌توان به عنوان مصادیق آن ذکر کرد. را بگیرم من در مقابل سه چیز به او می‌دهم «لَوْ أُعْطِيتُ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ مَلَأْتُكَ لِرَضْوَا» که اگر یکی از این‌ها را به ملائکه بدهم آن‌ها راضی می‌شوند. آن سه نعمت چیست؟ همان چیزی که در آیه شریفه: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ ... وَ رَحْمَةٌ ... وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» آمده و عبارتند از: «الصَّلَاةُ وَ الْهِدَايَةُ وَ الرَّحْمَةُ».

در روایت دیگری که سند آن تقریباً خوب است داود بن رزین از امام صادق نقل می‌کند: «مَنْ ذَكَرَ مُصِيبَتَهُ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ»^[15] کسی که مصیبت دیده است مثلاً فرزند او شهید شده یا در جوانی مرده است هر وقت این مصیبت را به یاد آورد و بگوید «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ آجِرْنِي عَلَى مُصِيبَتِي وَ أَخْلِفْ عَلَيَّ أَفْضَلَ مِنْهَا كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ مَا كَانَ عِنْدَ أَوَّلِ صَدَمَةٍ» مثل همان روزی که مصیبت بر او وارد شده به او اجر داده می‌شود.

در روایت دیگری نیز بیان شده است که خاری در دست رسول خدا (صلوات الله علیه) فرو رفته بود حضرت آیه‌ی استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را می‌خواندند و این خار را از انگشت مبارک خود درآوردند. عایشه به رسول خدا عرض کرد این همه استرجاع خواندی برای این‌که یک خار را از انگشت خود بیرون بیاوری؟ پیامبر دستی بر کتف عایشه زدند به این معنی که تو چیزی نمی‌دانی. بعد فرمودند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْكَبِيرَ صَغِيرًا جَعَلَهُ وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَجْعَلَ صَغِيرًا كَبِيرًا جَعَلَهُ» این کلام چقدر مهم است. فرمود: اگر خدا اراده کند چیز بزرگی را کوچک قرار بدهد و چیز کوچکی را بزرگ کند می‌تواند. اصحاب رسول خدا

هم این‌طور عادت داشتند که اگر نماز اوّل وقت آنها از دست می‌رفت «[إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ](#)» می‌خواندند. اگر کسی به این حقایق ایمان و باور قلبی پیدا کند مسلماً قلب او به خداوند متعال توکل پیدا کرده و رذائل نفسانی از وجودش رخت می‌بندد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

[1] □ تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 142.

[2] □ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 68.

[3] □ سوره‌ی بقره، آیه 156.

[4] □ الخصال، ج 1، ص 130.

[5] □ الکافی، ج 3، ص 224.